



شرحی بر

رسالة الولاية

اثر ارجمند علامه طباطبائی (ره)

آیت الله عبد الله جوادی آملی



ظرف علاقه آنها می سازد.

سرّ اینکه مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - به این پایگاه رفیع نائل شدند، عمل به قرآن کریم است. او به عهدش وفا کرد و خدای سبحان هم درباره او به عهد خود وفا نمود. خدای متعال فرمود: «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم» (البقره، ۴۰) شما مردم به عهدم وفا کنید، من به عهدم وفا می کنم. پیمانی که خدا با مردم بست این است که فرمود: «الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا» (العنکبوت، ۶۹) هر کسی در راه ما جهاد نمود و نفس را رام کرد و علاقه اش را از غیر ما برید و به سمت ما منقطع شد، ما هم راههای خاص خویش را به او نشان می دهیم؛ او را نه تنها از هدایت تشریحی برخوردار می کنیم (همان گونه که دیگران را متنعم کرده ایم) بلکه از هدایت تکوینی خاص خویش نیز بهره مند می سازیم. لحظه به لحظه هدایت تکوینی ما شامل حال او می شود که او را به سمت ما رهبری کند، و همچنین فرمود: «و من یؤمن بالله یهدقلبه» (التغابن، ۱۱) کسی که به خدا ایمان آورد و به عهدش وفا کند، خدا وعده داد که قلبش را با هدایت تکوینی به مطلوب برساند، و او را در بین راه نگذارد و دل او را به مقصد رهبری کند. دلی که به مقصد رسیده می آرد و از دیار دوست معارف فراوانی را به دیگر راهیان آن راه ارائه و اعطا می کند، و نیز فرمود: «ان تطیعوه تهتدوا» (التور، ۵۴) اگر از خدا اطاعت کنید راه را می یابید و به مقصد می رسید.

در بین علما و مؤمنین افرادی بوده و هستند که سعی کردند نفس را رام کنند تا در جهت جهاد اکبر پیروز باشند و خدای سبحان به

مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - زندگینامه خود را با چند قلم نوشت و در چندین لوح نگاشت، هم با قلم ترجمه به عنوان زندگی من و هم با قلم علم به نام نشر آثار علمی و تألیف کتب ارزشمند و هم با قلم عمل صالح که سیره عملی آن بزرگوار بود.

شاگردان مکتبش هم با الواح گوناگون این نوشتارهای سه گانه را به خاطر سپرده اند؛ آشنایی برخی از آنها با مرحوم علامه طباطبائی از راه شرح حال آن مرحوم و آشنایی با زندگینامه صوری و ظاهری ایشان بود و عده ای لوح جانیشان از علوم و معارف مرحوم علامه طباطبائی سرشار شد. آنها کسانی هستند که با مطالعه کتابهای علمی آن مرحوم - مثل تفسیر المیزان و کتابهای فلسفی و اخلاقی ایشان - به حقایق راه یافتند و با اموری آشنا شدند. گروه سوم کسانی بوده و هستند که گذشته از آشنایی با آن دو اثر با سیره عملی آن مرحوم نیز مانوس بودند. آنچه علامه طباطبائی با قلم عمل می نوشت، در لوح دل‌های افراد مشتاق در جامعه اسلامی نقشی نگارین داشت. این بهترین زندگینامه آن مرحوم بود که با قلم عمل، خود را در دل‌ها جا داد؛ «ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجمل لهم الرحمن ودا» (مریم، ۹۶)

دیگران با علوم حصولیه آن مرحوم آشنا شدند، ولی گروه سوم نه تنها از افکار و علوم آن مرحوم مدد گرفتند؛ بلکه خدای سبحان محبت الهی را در دل‌های این گروه نسبت به آن مرحوم قرار داد، که خدای متعال نسبت به صالحین این چنین است که محبت آنها را در دل‌های دیگران قرار می دهد و دل‌های دیگران را لوح محبت و



باشد، بنابراین باید راه رسیدن به این نعمت را هم جستجو کرد، و قرآن کریم راه را به انسان ها نشان داده است.

علامه طباطبائی (ره) سالك طریق ولایت

مرحوم علامه طباطبائی چون خود همانند بعضی از اساتید خاص خویش سالك این طریقت و راهی این راه بود؛ لذا توانست سفر نامه ای بنویسد که همان «رسالة ولایت» است.

زندگی نامه طوری است که در متن تاریخ می گذرد، «سفرنامه»، آن است که «سیر من الخلق الی الحق» را بازگو کند و این انسان تا نرفت و راه را از نزدیک نیبمورد، توان گویایی ندارد، همچنان که آنها که رفته اند، توفیق باز گو کردن برای دیگران، نصیب همه آنها نشد، یا بعضی نخواستند بگویند؛ ولی مرحوم علامه از تعداد علمای راهی این راه بود که به مقدار اینکه راه را طی کرد توانست برای دیگران بازگو کند؛ یعنی «مشهود» را «میرهن» کند. آن توانایی در مرحوم علامه بود که «حضور» را «حصول» و «مشهود» را «مفهوم» و «عرفان» را «برهان» کند؛ به قلم بیاورد و بتواند آنچه را یافت مستدل کند.

عصارة رسالة الولاية

عصارة ای از آنچه در این رساله شریفه فرموده اند این است که انسان عوالمی را پشت سر گذاشته و عوالمی را در پیش دارد و خود هم يك «موجود حقیقی» است. زندگی این موجود که در گذشته و حال با عوالم گذشته و حال و آینده در ارتباط بوده و هست و فعلاً هم از «حقیقت خاص» برخوردار است، زندگی اجتماعی است. در زندگی اجتماعی چاره ای جز قانون نیست، و قانون يك سلسل اعتبارات حکمت عملی است که بایدها و نبایدها، و شایست و نشایستها آن را تأمین می کنند. اگر چنانچه قوانین، يك سلسله امور «اعتباری» هستند و انسان يك «حقیقت» است که با حقائق گذشته و آینده در ارتباط است، حتماً این امور اعتباری به يك تکیه گاه تکوینی متکی است. البته اعتباری بودن قوانین از آن نوع اعتباری نیست که به ید معتبر باشد و هیچ پیوند و رابطه تکوینی نداشته باشد یا در استنباط آن پیوند اشتباه شده باشد، یا درست منتقل نشده باشد؛ بلکه درست ریشه یابی شده و اعتبار، ارتباط درستی با تکوین برقرار کرده و تکوین، با لسان اعتبار به درستی برای انسانها، تفهیم شده است.

قرآن کریم جهان ماده و عالم دنیا را عالم اعتبار می داند، دنیا از آن جهت که دنیاست اعتبار است. البته آسمان و زمین و دیگر موجودات مادی تکوینی هستند و حقیقت؛ ولی عناوین اعتباری جز اعتبار و جز غرور و جز لهو و لعب چیز دیگر نخواهد بود. قرآن کریم وقتی از دنیا - از آن جهت که دنیاست - سخن می گوید: می فرماید: «یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة غافلون». (الروم، ۷) یعنی مردم دنیا زده، ظاهر دنیا را می بینند و از آخرت غافلند. این تعبیر نشان می دهد که آخرت، باطن دنیاست؛ لذا فرمود از این افراد ظاهر بین که از درون غافل اند اعراض کن؛ «اعرض عن من تولی عن ذکرنا ولم یرد الّا الحیوة الدنیا ذلك مبلغم من العلم» (النجم، ۳۰)

رابطه دین با فطرت

اگر دنیا اعتباری بیش نیست و درون این دنیا آخرت است، این قوانین اعتباری يك سلسله اعتباری است که از درون نشأت گرفته و انسان را به «درون» هدایت می کند و برابر با درون و فطرت تنظیم شده است؛ لذا خدای سبحان از دین به عنوان فطرت یاد می کنند؛

عهدش درباره اینها وفا کرده و وفا می کند.

مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - از این گروه معدود بود که به پیمان الهی عمل کرد؛ با جان خویشتن مجاهدت کرد و نفس را که «اعدی عدو» است رام کرد تا توانست از علوم فراوان الهی بهره بگیرد؛ علومیه که در مدرسه ها و در نزد اساتید یافت نمی شود. «علم الدراسة» را در مدرسه می شود فراهم کرد؛ اما «علم الوراثة» را جز در محور عبادت و تهذیب نفس نمی توان تحصیل کرد. آنها که به «علم الوراثة» رسیده اند «میراث بر» انبیاءند؛ «العلماء ورثة الانبیاء»

انبیاء الهی از راه پیوند، آن علوم الهی را به وارثان خود و میراث بران خویش می دهند؛ لذا مرحوم علامه طباطبائی توانسته است در سایه اخلاص عمل، هم خود از آن درهای گشوده الهی بهره بگیرد و هم روزنه هایی از حکمت را به چهره دیگران باز کند.

بهترین اثر علامه طباطبائی

بهترین اثر علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - همان اثری است که به عنوان «رسالة الولاية» مرقوم فرمودند.

در بعضی از مباحث آن رساله این مطالب را یاد آور شده اند که «این سخن در کتابهای دیگران نیست» ایشان تعبیری به این بلندی و عزت و عظمت را در هیچ جایی بیان نکرده اند؛ زیرا در این زمینه می گویند: «و هذا البرهان من مواهب الله سبحانه المختصة بهذه الرسالة والحمد لله». یعنی این برهانی که در زمینه «ولایت» ذکر کرده ایم، از مواهب الهی است که در این رساله آمده و در دیگر نوشتارهای من یا دیگران نیست.

ایشان بیش از هر چیز به مسأله «ولایت» اهمیت می دادند. معنای ولایت آن است که انسان به جایی برسد که عالم و آدم را تحت تدبیر خدای سبحان ببیند و لاغیر. انسانی که از خودفانی است، تحت ولایت خداست، انسانی که از خود استقلال و اختیار و اراده نشان می دهد، هرگز تحت ولایت خدا نخواهد بود. انسان، هنگامی به مقام ولایت می رسد و از اولیای خاص الهی به شمار می آید که از خود اراده ای و استقلالی نشان ندهد و این متضخ است بر اینکه «خود» را نبیند و «اوصاف» و «افعال» خود را نیز نبیند. نه تنها وصف، فعل، حال و ذات خود را نبیند، افعال، اوصاف و ذوات دیگری یا دیگران را هم نبیند؛ لذا نه به خود متکی باشد و نه به دیگران، آن گاه است که می تواند بگوید: «ان ولی الله الذی نزل الكتاب و هو یثولی الصالحین». (الاعراف، ۱۹۶)

چنانچه رسول خدا - علیه آلاف التحية والثناء - فرموده است، این ولایت که انسان در تحت تدبیر خدای سبحان باشد و ذات و صفت و فعل او را خدای سبحان تدبیر کند و لاغیر، مخصوص انبیای الهی نیست، «رسالت» و «نبوت» امر اختصاصی است؛ اما «ولایت» امری است عام. در «ولایت» برای ابد به روی انسانها گشوده است.

مقام «نبوت» و همچنین «رسالت» از مواهب خاصه است، که «الله اعلم حیث یجعل رسالته» اما راه تهذیب نفس که انسان را زیر پوشش ولایت حق ببرد و موجب شود مستقیماً از سرپرستی خدای سبحان مدد بگیرد، به روی همگان باز است.

بعداً خواهد آمد که مشاهده اسرار عالم مخصوص انبیا نیست، دیگران هم می توانند به این مقام برسند؛ با این تفاوت که انبیا قویتر و بیشتر و روشتر می بینند و شاگردان آنها کمتر؛ ولی این چنین نیست که پی بودن به اسرار غیب منحصرماً مخصوص انبیا باشد و دیگران را هی به آن نداشته باشند. چون هیچ نعمتی بهتر از این نیست که انسان در تحت «ولایت» و سرپرستی خدای سبحان

۱- قال رسول الله (ص): من سلك طريقاً یطلب فیہ علماً سلك الله به طریقاً الی الجنة (الی ان قال): و ان العلماء ورثة الانبیاء، ان الانبیاء لهم یورثوا دیناراً و لادهمما و لکن یورثوا العلم، فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر. (اصول کافی، جلد ۱، ص ۲۴۴)



راهیابی به باطن عالم و انس به
اسرار غیب، مخصوص انبیا و
مرسلین نیست، شاگردان آنها هم
بر اثر اقتدای علمی و عملی به آنها،
می توانند به آن مقام راه پیدا کنند.

آن توانایی در مرحوم علامه بود که
«حضور» را «حصول» و «مشهود»
را «مفهوم» و «عرفان» را «برهان»
کند و به قلم بیاورد و بتواند آنچه را
یافت مستدل کند.

یعنی رابطه بین اعتبار و تکوین چنان قوی است که اگر آن تکوین
بخواهد به صورت اعتبار در آید می شود مقررات دینی، و اگر
ممکن باشد که مقررات اعتباری به صورت تکوین در آید می شود
فطرت و حقیقت انسانی. پس این اعتبار يك زیر بنای تکوینی دارد
که آن زیربنای تکوینی با حقائق تکوینی گذشته انسان و با
واقعیت های تکوینی آینده انسان در ارتباط است و انسان به وسیله
این اعتباریات، سر پلی می سازد که به تکیه گاه تکوینی آنها راه پیدا
کند. اینجاست که مسیر حقائق به هم اتصال می یابد و گره انسان
بر اساس صرفاً اعتباریات نه می تواند با گذشته خود رابطه برقرار
کند و نه می تواند با آینده خود در ارتباط باشد.

کسانی که راهی این راه اند از راه اعتبار؛ یعنی از راه عمل به
دین، و از راه انجام دادن وظایف الهی به حقائق تکوینی راه
می یابند، این افراد درجات گونا گونی دارند. بهره های آنها از
سخنان انبیا هم گونا گون است، اصولاً انبیا به اندازه فکر مردم با
مردم سخن گفته اند؛ چه اینکه رسول خدا - علیه آلاف التحية و
الثناء - فرموده: «أنا معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم.» و
هر کسی به اندازه فکر و عقلش از سخنان انبیای الهی
و ائمه - علیهم السلام - استفاده می کند. احادیث آنها صعب
مستصعب است، هر کسی تحمل آن را ندارد.

در بخشی از عبارات بلند زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «و
محمّل لعلمکم ...» به ما اجازه دادند در مشاهده مشرفه - بعد از
ستایش و تکریم مقام شامخ امامت - از خدای سبحان بخواهیم که
توفیق فراگیری علوم ائمه - علیهم السلام - را به ما مرحمت کند؛ لذا
به معصومین - علیهم السلام - خطاب می کنیم و می گوئیم: «... و
محمّل لعلمکم ...» یعنی من علوم شما را تحمل می کنم؛ آن علومی
را که فرموده اید: «لا یحتملها الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد
امتحن الله قلبه للفقوی». ما جزء آن گروه از بندگانی که قلب را بر
اثر تقوا تهذیب کرده ایم و آماده تحمل علوم شما هستیم. گر چه
صعب و مستصعب باشد، پس معلوم می شود سخنان آنها گذشته
از این ظواهر و امور اعتباری، يك سلسله حقائق و بواطن هم دارد،
که اگر کسی از آن باطن سر بر آورد به متن تکوین و فطرت راه پیدا
می کند.

باطن درجاتی دارد، برای باطن هم باطنی است چه اینکه مؤمنین
هم درجاتی دارند و بهشت هم درجاتی دارد. از این جهت کسانی
مانند سلمان فارسی، اویس قرنی، کمیل بن زیاد نخعی، میثم تمار
کوفی، رشید حجری، جابر جعفی - رضوان الله علیهم اجمعین -
اصحاب خاصی برای ائمه - علیهم السلام - بودند که اصحاب
اسرار نامیده شدند. اینها می فهمیدند که اعتباریات به حقائق
تکوینی متکی اند؛ لذا سعی می کردند با تهذیب نفس از ظاهر

اعتباریات به باطن آنها راه پیدا کنند. آنها می دانستند که رسیدن به
باطن که همان مقام «ولایت» است بدون عمل به ظاهر و با حفظ
همه جانبه ظاهر هرگز میسر نمی شود؛ لذا بیش از دیگران می
کوشیدند به ظواهر شریعت حرمت بنهند و ظواهر احکام را حفظ
کنند.

برای پی بردن از ظاهر به باطن چاره ای جز انقطاع از دنیا
نیست. انسان ظاهر زده هرگز به باطن راه ندارد، و خدای سبحان
دنیا را فریب دانست و باطن دنیا را «آخرت» معرفی کرد. انسان تا از
دنیا که «رأس کل خطیئه» است نگذرد و منقطع نشود، هرگز به
باطن راهش نمی دهند. آنچه انسان را به خود سرگرم می کند،
«دنیا» است. هر علاقه ای غیر علاقه حق دنیاست. تا انسان از این
علاقه نگسلد و منقطع نشود، هرگز راهی به درون ندارد. کسانی را
به درون راه می دهند که ویر اعتبار و دنیادوستی را بر پشت نداشته
باشند. آنهایی که گرفتار بار سنگین علاقه اند، هرگز به درون راه پیدا
نمی کنند، که «تخففوا، تلتحقوا» و «نحی المخفقون».

مراحل انقطاع از دنیا

آنها که با انقطاع از عالم طبیعت به باطن راه می یابند، چند
گروه اند:

يك عده در مقام علم و عمل انقطاع تام دارند اینها همان
مقربینی هستند که در لسان قرآن کریم «سابقین مقربین» نام دارند و
خود روح و ریحان اند. بعد از اینها گروهی هستند که ممکن است
در مقام علم کامل باشند؛ ولی در مقام عمل متوسط اند؛ یعنی یا در
مقام علم و عمل متوسط اند یا در مقام علم کامل اند و در مقام
عمل متوسط، اینها در کلام الهی جزء «اصحاب یمین» هستند که
به عمق این باطن راه پیدا نمی کنند؛ به باطن باطن راه ندارند، گر
چه به باطن عالم راه دارند، درجه «ولایت» اینها همانند درجه
ولایت «مقربین» و «سابقین» نخواهد بود؛ زیرا مقربین و سابقین از
ولایت خاصه ای برخوردارند که نسبت به اصحاب یمین و ابرار،
اشراف دارند. اینکه خدای سبحان فرمود: «ان کتاب الابرار لفی
علیین و ما ادربك ما علیون، کتاب مرقوم یشهد المقربون»
(المطففین، ۱۸ و ۱۹) یعنی صحیفه اعمال و حقیقت هستی ابرار
در کتابی بنام علیین ثبت است، که این علیین را مقربین مشاهده
می کنند. پس کسی که جزء سابقین و مقربین است و انقطاع کامل
دارد، در علم و عمل کامل است و به جایی رسیده است که صحیفه
اعمال ابرار را مشاهده می کند و آنرا می نگرد. کسی که چشم
ظواهرش بسته است؛ اما از درون دیگری با خیر است، روشن است
که در درون با او ارتباط برقرار کرده است نه از بیرون.

اما گروه سوم کسانی هستند که نتوانستند خود را به باطن دنیا

۲- ذات اقدس اله (وصافی را در
قرآن کریم درباره بندگان مخلص ذکر
می کند، می فرماید: اینها مقربین و
سابقین هستند، اینها عباد مخلص
نام دارند و از فیوضات خاص
برخوردارند، اینها از سوسه منزه اند،
اینها حق وصف خدای سبحان را
دارند. عالی ترین مقام را ذات
اقدس اله در قرآن کریم به اینها داد و
فرمود: احدی حق وصف خدا را
ندارد مگر بندگان مخلص:
«سبحان الله عما یصفون الاحیاء الله
المخلصین» (سوره مبارکه صافات،
کریمه ۱۶۰).



برای پی بردن از ظاهر به باطن
چاره ای جز انقطاع از دنیا نیست .
انسان ظاهر زده هرگز به باطن راه
ندارد ، و خدای سبحان دنیا را
فرب دست و باطن دنیا را
«آخرت» معرفی کرد .

بهترین اثر علامه طباطبائی -
رضوان الله علیه - همان اثری است
که به عنوان «رسالة الولاية» مرقوم
فرمودند .

فیس بینة سبحانه و تعالی و بین خلقه حجاب غیر خلقه. این کسی
که در خویشتن خویش فرو رفته، خودخواه است و خود را نشناخته
است او خویشتن اصیل خود را گم کرده و نشناخته و به خویشتن
مجازی دنیایی خود پرداخته است. قرآن در این زمینه از آنها سخن
می گوید و می فرماید: «اهتمم انفسهم» (آل عمران، ۱۵۴) اینها
فقط به فکر خویشتن حیوانی اند و خود اصلی و اصیل را فراموش
کرده اند و چون «سوالله»، «فانفسهم انفسهم» (الحشر، ۱۹).

این گروه که اصالت خویش را فراموش کرده و انسانیت خود را
گم کرده اند، فقط به فکر خود هستند؛ یعنی به فکر خود طبیعی و
خود حیوانی. این گروه آن چنان در حجاب خودی محجوب اند که
نه شایسته آن اند که خدا آنها را با نظر تشریفی ببیند؛ با اینکه خدا
«بکل شیء بصیر» است، و نه آنها لایق هستند که خدا را ببینند؛ با
اینکه او «نور السموات و الارض» است. بشر چقدر باید نایبنا باشد
که «نور السموات و الارض» را نبیند و آن کسی که «فی السماء اله و
فی الارض اله» (الزخرف، ۸۴) است را نتواند بنگرد، چقدر باید
کور باشد که آن نور فراگیر و همه جانبه را نتواند مشاهده کند و
چقدر باید محروم باشد که آن خدایی که «بکل شیء بصیر» است او
را نبیند؛ یعنی (خدا) نگاه تشریفی به او نکند و نظر مرحمت نسبت
به او روا ندارد. خدایی که «بکل شیء علیم» است او را از یاد ببرد؛
یعنی توجه عنثائی نسبت به او نکند، این گونه افراد برای همیشه
محجوب اند؛ کما اینکه آنها که محجوب و محروم نیستند و راهی
راه انبیاوند و خدای سبحان را با چشم دل در دنیا مشاهده می کنند،
به آنها وعده رویت داده شده است.

لقای حق مختص به قیامت نیست

بسیاری از آیات قرآن کریم، مسأله «لقای حق» را مطرح کرده
است. این لقا اختصاصی به قیامت ندارد؛ بلکه در قیامت این
مسائل شکوفا تر و بارز تر است؛ زیرا خدای سبحان در پایان سوره
فصلت خود را این چنین معرفی کرد که «ستریم آیاتنا فی الافاق و
فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق من ربهم اولم یکف برتک انه
علی کل شیء شهید.» (فصلت، ۵۳).

مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه - در «رسالة الولاية» این
جمله را طرزی معنا می کنند که در تفسیر المیزان، آن چنان معنا
نکرده اند. در این رساله می فرماید: «حتی یتبین لهم انه الحق»
یعنی برای آنها روشن می شود که «خدای حق است.» در تفسیر
المیزان، ضمیر را به قرآن ارجاع داده اند؛ اما در «رسالة الولاية»
ضمیر را به خداوند ارجاع می دهند و می فرمایند: برای آنها روشن
می شود که خدا حق است، آن گاه این جمله مبارکه «اولم یکف

برسانند، فقط در ظاهر آن سیر کرده اند، باطن را ندیده اند. ظاهر
دنیا هم که جز فرب دست، چیز دیگر نبود. اینها اگر به دستورات
اعتباری دین عمل می کردند به باطن دنیا راه می یافتند؛ اما چون به
این اعتباریات دینی اعتنائی نکرده اند و به این دستورات حرمت
نهادند، در ظاهر طبیعت که «متاع غرور» است مانده اند و هرگز
راهی به باطن پیدا نکرده اند، اینها اصحاب دنیاوند که از آنها در
منطق قرآن به عنوان «اصحاب الشمال» و «اصحاب مشمشه» و
مانند آن یاد می شود. اینها سهمی از باطن دنیا ندارند؛ چه اینکه
خدای سبحان فرموده است: «یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم
عن الآخرة هم غافلون.» (الروم، ۷)

از اینجا روشن می شود که راهیابی به باطن عالم و انس به اسرار
غیب، مخصوص انبیا و مرسلین نیست، شاگردان آنها هم بر اثر
اقتدای علمی و عملی به آنها، می توانند به آن مقام راه پیدا کنند.
این چنین نیست که مشاهده اسرار غیب، مخصوص انبیا و مرسلین
باشد و انسان قبل از مرگ نتواند به حقائق ملکوت راه پیدا کند و
آنها را ببیند؛ بلکه غیر از انبیا و مرسلین، افراد دیگر هم می توانند به
اسرار عالم راه پیدا کنند و نیز می توانند مادامی که در دنیا هستند به
اسرار غیب سری بزنند.

مرگ ارادی و مرگ طبیعی

اثر «مرگ ارادی» کمتر از اثر مرگ طبیعی نیست. بلکه اثرش -
احیاناً - قویتر از مرگ طبیعی است. ممکن است کسی با مرگ
طبیعی بمیرد؛ ولی به اسرار عالم راه پیدا نکند و حقائق را نبیند.
کفار و منافقین بعد از مرگ هم از بسیاری از حقائق محروم اند. آنها
زیر پوشش بعضی از اسماء جلالیه است که می گویند: «ربنا ابصرنا
وسمعنا» (السجده، ۱۲) و گرنه اینها از مشاهده جمال و لقای حق
محروم اند. «کلاً انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون» (المطففین،
۱۵) نه نیروی شنوایی باطنی و قلبی دارند که «کلام الله» را بشنوند و
نه شایستگی را که نظر تشریفی خدا به اینها متوجه باشد، و نه آن
لیاقت را که جلال و جمال خدا را به عنوان رحمت مطلقه بنگرند؛
لذا خدای سبحان درباره این گروه فرمود: «لا یکلمهم الله و لا ینظر
الیهم یوم القیامة» (آل عمران، ۷۷) خدا نسبت به اینها نظر تشریفی
ندارد، با اینها در قیامت سخن نمی گوید؛ چه اینکه اینها از
مشاهده جمال خدا محروم اند. فرمود نه اینها را می بینیم و نه با
اینها سخن می گویم و نیز فرمود اینها ما را نمی بینند چون به
فرموده ائمه معصومین علیهم السلام حجایی که بین اینها با خدای
سبحان است، خود اینها هستند. حجایی بین خدای سبحان و خلق
نیست؛ چه اینکه در روایات فراوان، ائمه علیهم السلام فرموده اند:



مرحوم استاد علامه طباطبائی -
رضوان الله علیه - می فرمایند :
اگر کسی نفس خود را مشاهده
کند، حتماً خدای سبحان را مشاهده
خواهد کرد و این بهترین راه برای
«ولایت» و برای شهود جمال و
جلال حق است .

نفس حقیقتی است ذاتاً متعلق و مرتبط به خدا و همان طور که در مفاهیم حصولیه، شناخت نوع بدون شناخت جنس و فصل - که مقوم آن اند - میسر نیست، در معانی و حقائق حضوریه، شناخت يك وجود خارجی بدون شناخت و شهود «قیم» و «مقوم» هستی او محال است.

مرحوم استاد علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - با استمداد از این مبنا که ممکن نیست انسان حقیقت وجودی را بدون مشاهده «قیم» و «مقوم» او مشاهده کند، می گویند اگر کسی نفس خود را مشاهده کند، حتماً خدای سبحان را مشاهده خواهد کرد و این بهترین راه برای «ولایت» و برای شهود جمال و جلال حق است.

راه شناخت نفس

اگر انسان بخواهد خود را بنگرد، راهش آن است که به عجز و فقر خود پی برد، و اگر به عجز و فقر خود پی برد، دیگر نه به خود متکی است نه به دیگران، و این راه را بدون توحید نمی توان طی کرد؛ بلکه راه ولایت اصولاً راه توحید است، و طرز پیمودن این راه هم عبارت از آن است که انسان وقتی خود را فقیر محض یافت و مشاهده کرد که «ربط محض» است. نه «ذاتی که دارای ربط است»، آن گاه می یابد که همان طور که خدای سبحان «بی نیاز محض» است؛ نه «ذاتی که دارای بی نیازی است» و بی نیازی وصف زائد او نیست، خود را هم آن چنان مشاهده می کند که «فقیر محض» است، نه «ذاتی که دارای فقر» است. و اگر ذات دارای فقر باشد و این فقر وصف لازم او باشد، وصف چون در مرتبه موصوف نیست لازمه اش آن است که در مقام ذات انسان، فقر نباشد و اگر فقر در مقام ذات راه نداشت، آن ذات می شود غنا و استقلال؛ در حالی که انسان ذاتاً برده و بنده خدا و فقر محض و ربط صرف است.

شناخت نفس، اساس مراتب توحید

بنابراین وقتی انسان ذات خود را این چنین دید، افعال خود را فانی در فعل فاعل مستقل می بیند که خدای سبحان است و برایش روشن می شود که از دیگر موجودات نیز هیچ کدام استقلال ندارند، و چون استقلال ندارند، فعل آنها فانی در فعل خدای سبحان است. قهراً کارهای قبیح و معاصی و شرور و گناهان و نظائر آن - چون ریشه آنها به نقص و فقدان بر می گردد - مبدأ ذاتی نمی خواهند و وقتی مبدأ ذاتی نخواستند، استادی هم به خدای سبحان ندارند و به ذات اقدس اله متهمی نخواهند شد، می ماند کارهای وجودی و کمالی و خیر. کارهای وجودی و کمالی و خیر،

برك الله على كل شیء شهید را این چنین معنا می کنند که شهید یعنی مشهود نه شاهد. خدای سبحان مشهود بالای جمیع اشیاء است. هر چه را انسان می بیند، اول خدا را می بیند بعد آن شیء را؛ چون جمله «هو الظاهر» جایی برای ظهور غیر نمی گذارد.

برای هر چیز درجاتی است اگر از درجه اولی گذشتیم و به درجه ثانیه رسیدیم باز انسان اول خدا را می بیند، بعد چیز دیگر را. به درجه سوم که رسیدیم باز خدا مشهود است بعد چیز دیگر. قهراً معلوم می شود که انسان چیزی جز آیات الهی نخواهد دید و هر چه می بیند آیات الهی است و هر چه می بیند «صورت مرآتیه» است، و منظور از «صورت مرآتیه» همان صورتی است که انسان به وسیله آن مرئی را می بیند. آینه حقیقی همانا آن صورت مرآتیه است، نه آن شیشه و جیوه و قاب و قطر و حجم و نظائر آن، که مجموعاً آینه عرفی را تشکیل می دهند. «مرآت» یعنی وسیله رؤیت. ما به وسیله صورت داخل آینه، آن مرئی بیرون را می نگریم و می بینیم، پس مرآت آنصورت است؛ یعنی به وسیله آن صورت ما حقیقت بیرون را می نگریم. چون راه را خدای سبحان فرا سوی همه نصب کرده است؛ لذا دیگران هم می توانند ببینند آنچه را انبیای الهی دیده اند، منتها با حفظ مراتب و درجات وجودی، و اگر مسأله لقای حق در قیامت مطرح است، در دنیا هم به خوبی برای «مؤمنین» مطرح است.

بنابر این روشن شد که کفار با مرگ طبیعی هم همچنان از بسیاری از حقائق محروم اند؛ اما اولیای الهی چون «زیدین حارثه» در دنیا و قبل از مرگ طبیعی، بسیاری از حقائق؛ مانند بهشت و اهل بهشت، جهنم و عوا و ناله اهل جهنم و نیز بسیاری از اسرار پس از مرگ را مشاهده کرده اند و دیده اند. رسول خدا - علیه آلاf التحیه و الثناء - درباره او می فرماید: «عبدٌ توراه قلبه» آن گاه او را دستور به استقامت و ثبات مرحله و پایداری می دهند.

خود شناسی؛ بهترین راه مشاهده

بهترین راه مشاهده اسرار عالم، معرفت نفس و خود شناسی و تهذیب نفس است. سیر آفاقی سودمند است، ولی به تعبیر مرحوم علامه آن، يك راه فکری و علم حصولی است. بهترین راه، برای معاینه اسرار جهان، راه نفس است که انسان با علم شهودی خود را بشناسد؛ چون حقیقت انسان «فقیر محض» است و این حقیقت به خدای خود متکی است، و انسان ممکن نیست به چیزی که عین ربط و فقر محض باشد با مشاهده حضوری بنگرد و «مقوم» و «قیم» آن را مشاهده نکند؛ لذا اگر کسی خود را حقیقتاً بشناسد، یقیناً خدای خود را خواهد شناخت.

اصولاً شهود نفس بدون شهود خدای سبحان میسر نیست؛ زیرا



این سخن جزء بهترین تعبیرهایی بود که مرحوم علامه - رضوان الله علیه - بارها می فرمودند که آنچه از قرآن کریم به خوبی استفاده می شود، این است که قرآن کریم سراسر جهان امکان را آیت می شمارد .

هستی های دیگر - خواه محدود یا نامحدود - فرض صحیح ندارد. همان طوری که دو نامحدود فرض ندارد، يك نامحدود و يك محدود هم فرض ندارد؛ زیرا يك امر نامحدود خلای نمی گذارد تا دیگری که محدود است در آن خلأ جا بگیرد. آن گاه همه هستی ها را فانی در هستی خدای سبحان مشاهده می کنند؛ نظیر «صُورِ مَرَاتِيَه» که هست با لذات را نشان می دهند. پس سراسر عالم آیات الهی می شود.

آیت بودن سراسر جهان امکان

این سخن جزء بهترین تعبیرهایی بود که مرحوم علامه - رضوان الله علیه - بارها می فرمودند که آنچه از قرآن کریم به خوبی استفاده می شود، این است که قرآن کریم سراسر جهان امکان را آیت می شمارد. در قوس نزول، عالم عقول و عالم نفوس و عالم طبیعت را و در قوس صعود، عالم طبیعت و عالم مثال و عالم عقل را همه و همه را آیت می شمارد؛ یعنی چیزی برای جهان جز آیت بودن نیست. آیت - از آن نظر که نشانه است - تنها غیر را نشان می دهد و از خود نشانی ندارد؛ جهان قطعاً بی نشان است تا بتواند نشانه آن بی نشان دیگر باشد؛ متنها بی نشان بودن انسان از باب «سألیه به انتفاء موضوع» است، و بی نشان بودن خدای سبحان از باب «سألیه به انتفاء محمول»؛ یعنی چیزی نمی تواند بحق او را نشان بدهد. اگر در سخنان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه افضل صلوات المصلین - آمده است که «ما لله آیه اکبر منی». (یعنی در جهان امکان چیزی به اندازه من خدای سبحان را نشان نمی دهد) به آن معنا نیست که آن چنان که خدا هست ما او را نشان می دهیم؛ چون آنچه در هویت حق است ظهور نکرده است و احدی به آنجا راه ندارد؛ «یحذر کم الله نفسه» (آل عمران، ۲۷ و ۲۹) آنچه مستأثر است و ظهور نکرده آیت و مرآت و نشانه هم ندارد.

وقتی نفس به اینجا رسید که توحید ذاتی نصیبش شد، یعنی همه ذوات را فانی در ذات حق دید، که از آن به عنوان «فناهی ذاتی» یاد می کنند، آن گاه عالیترین سیر ولایت را نصیب خود نموده و مشاهده می کند. چون برای خود و دیگران هیچ ذاتی نمی بیند، تنها يك ذات را می نگرد و آن خدای سبحان است، و این «فناهی ذاتی» است.

فناهی ذاتی ما غیر حق را نابدین است

فناهی ذاتی به این معنا نیست که انسان نابود بشود، نابودی و نیستی و زوال نقص است نه کمال؛ در حالی که عالیترین درجه ولایت انسانی همان فناهی ذاتی است. «فناهی ذاتی» یعنی ذاتی را

منحصراً مخصوص خدای سبحان است. هر کار خیری که از هر فاعلی نشأت می گیرد، آن فعل فانی در فعل خدای سبحان است و این اساس «توحید افعالی» است. توحید افعالی، یعنی اینکه: انسان موحد به جایی برسد که تمام کارهای خیر که از هر فاعلی نشأت می گیرد، آنها را فانی در فعل خدای سبحان ببیند و لاغیر.

انسان وقتی به مقام توحید افعالی رسید، به خودش اجازه می دهد که بگوید: عالم زیر پوشش «ربوبیت رب العالمین» است. خود او و افعال او و اوصاف او، مهره هایی از افعال و اوصاف فعلی خدای سبحان به شمار می روند. دیگر موجودات را هم این چنین مشاهده می کند. قهراً وقتی فعل خود را فانی در فعل خدای سبحان دید و فعل دیگر فاعل ها را نیز فانی در فعل خدای سبحان مشاهده کرد آنگاه نه به خود متکی است نه به دیگران.

این انسان از مرحله اعتماد به نفس و نظائر آن می رهد، از این نقص می رهد و به اعتماد به حق می رسد و وقتی از توحید افعالی که «فناهی افعالی» نام دارد گذشت، به توحید صفاتی می رسد که فناهی صفاتی نام دارد. انسان تا صفت خود را و اوصاف دیگران را فانی در اوصاف خدای سبحان مشاهده نکند، موحد راستین نیست؛ زیرا اگر خدا دارای اوصاف کمالی است و آن اوصاف نامحدود است، دیگر در کنار صفت نامحدود، صفت دیگر نمی گنجد (ولو محدود). اگر خدا دارای علم است و آن علم نامحدود است دیگر نمی توان گفت در کنار علم نامحدود خدا، علم دیگران هم هست؛ متنها محدود است؛ این مطلب که علم خدا نامحدود است، علم دیگران محدود؛ علم خدا مستقل است، علم دیگران بالغیر؛ مطلب درستی نیست چون اگر در قبال علم خدا علمی باشد - ولو محدود لازمه اش محدود بودن علم خداست. اگر يك علمی نامحدود شد، جا برای علم دیگر نمی گذارد. نامحدود یعنی بی کرانه و بی انتها. اگر چیزی نامحدود و بی کران بود، مرزی ندارد که ما بگوییم این علم خداست و این علم خلق خدا. قهراً وقتی صفات خدا را نامحدود دید، همه صفت ها را نیز فانی در صفات خدا مشاهده می کند. این می شود فناهی صفاتی و بازده آن «توحید صفاتی» خواهد بود. وقتی انسان در مرحله صفت موحد است که تمام اوصاف را فانی در صفات خدای سبحان مشاهده کند.

انسان از این مرحله که بالاتر رفت در حقیقت به باطن عالم و به باطن دین رسید، از آن باطن هم باطن و عمق دیگری برای او مشهود و روشن می شود و آن «فناهی ذاتی» است که برای هیچ ذاتی استقلال و هستی جدا قائل نباشد. همه ذوات و وجودات را فانی در آن هست محض و ذات صرف ببیند؛ زیرا اگر خدای سبحان هستی اش نامحدود است، دیگر در قبال هستی نامحدود،



جز ذات اقدس اله نینند؛ نه خود را، نه صفت خود را و نه فعل خود را و نه دید و عرفان خود را و نه خلوص و اخلاص خود را. سخن بلند ابن سینا در این زمینه گویاست که «من أثر العرفان للعرفان فقد قال بالثاني». هر کس عرفان را برای عرفان بخواهد - نه برای معروف - تحقیقاً قائل به دومی شده است. عارف وقتی مؤحد است و توحیدش کامل است که حتی عرفان خود را هم ننگرد؛ نه تنها احدی و چیزی را نینند، خود را و عرفان خود را هم ننگرد، فقط «معروف» را ببیند و لاغیر.

سخن صدرالدین قونوی در باب فنای ذاتی

سخن صدرالدین قونوی در مفتاح الغیب این است وقتی انسان به مقام اخلاص می رسد که از رؤیت اخلاص هم نجات پیدا کند. «من رزق الطهارة حتى عن الاخلاص فقد منح الخلاص». هر کسی که طهارت نصیب او شد؛ حتی طهارت از اخلاص (یعنی حتی اخلاص خود را هم ندید) تحقیقاً خلاص از ما سوی الله نصیب او شده است. یعنی آن پندگسان مخلص که عالی ترین درجه انسانهای کامل از آن آنهاست، وقتی به اخلاص کامل راه پیدامی کنند که «اخلاص» خود را هم نینند، آن گاه است که تطهیر می شوند. ولی اگر اخلاص خود را ببینند هنوز به طهارت تامه راه نیافته اند، و اگر کسی از مشاهده اخلاص هم برهد، به خلاص کامل می رسد. اینها انسانهای کامل اند. اینها موجودند و نه معدوم. مقام «فنای ذاتی» به این معنی نیست که ذات نابود بشود؛ نابودی ذات نقص است؛ بلکه این مقام، هیچ چیز را جز ذات اقدس اله ندیدن است و این کمال است.

ذاتی نیست الا ذات حق، صفاتی نیست الا صفات حق و افعالی نیست الا افعال حق و انسانی که به اینجا رسید، «ولی الله المطلق» است و به هر اندازه که به این مقام راه یافت از ولایت



چه با آن زندگینامه اش، چه با آن قلمهای علمی اش به نام کتب فلسفی و تفسیری و چه با آن قلم عملی اش به نام سیره عملی، که «وجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس» (الانعام، ۱۲۲) در السواح دلهای مشتاقان، معارف الهی را نگاشت و خوش خطی نگاشت و خوش رسمی گذاشت و تا ابد زنده است؛ زیرا کوشیده تا خود را به آب زندگانی وصل کند که قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت است.

رسول خدا - علیه آلاف التحية و الثناء - فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلمین؛ کتاب الله و عترتی لن یفتر قاحتی یردا علی الحوض». خبر داد: کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام آب زندگانی اند. این دو قدرح ما لا مال از آب زندگانی از یک کوثرند، از یک جا هستند، با هم هستند. اینها آب زندگانی اند، اینها هرگز مرگ بردار نیستند. کسانی هم که در خدمت اهل بیت و قرآن باشند، برای همیشه زنده اند، زیرا این آب زندگانی و «ماء الحیات» زوال پذیر نیست. قرآن از اهل بیت (ع) و اهل بیت (ع) از قرآن جدا نیستند؛ یعنی نه هیچ کدام «به تنهایی» از بین می روند نه «با هم»، اینها تا حوض کوثر هستند؛ زیرا از «کوثر» نشأت گرفته اند و به کوثر برمی گردند. اصل آب زندگانی از «کوثر» است و دوباره به «کوثر» برمی گردد. در اینجا مناسب است که به عنوان حسن ختام، سخن استاد مرحوم الهی قمشه ای - رضوان الله تعالی علیه - را که به شدت مورد علاقه مرحوم استاد علامه طباطبائی بود، نقل کنیم که مرحوم استاد الهی قمشه ای - قدس الله نفسه الزکیه - می فرمود: آرزوی ما آن است که نهج البلاغه را در کنار حوض کوثر در خدمت علی بن ابی طالب - علیه افضل صلوات المصلین - بخوانیم.

بار الها مقام ولایت و آشنائی با توحید و مراتب آن را بهره سالکان کوی حق فرما.

زندگی کرد. او خوب خود را شناخت. او خوب جهان را شناخت؛ لذا نه به خود متکی بود نه به جهان؛ بلکه به خدای خود متکی بود و لاغیر، و راهیان راه «الله» را به همین روش فرا خواند؛ چه با قلمش، همان مقام بهره می برد. راه رسیدن به این مرتبه، عمل به این اعتباریات است؛ یعنی از ظواهر شرع مدد گرفتن و فریب دنیا را نخوردن و آنچه انسان را به خود دعوت می کند، دنیا پنداشتن و آنچه انسان را از خدا باز می دارد، دنیا دانستن و از دام او رهیدن، که به نوبه خود «ولایت» است.

این مرحله بدون معرفت نفس و شناخت مراتب نفس و محاسبت نفس و باز خواهی نفس، میسر نیست؛ لذا در همان رساله شریفه «الولایة»، بسیاری از احادیثی که از اهل بیت علیهم السلام عموماً، مخصوصاً امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - در زمینه معرفت نفس و دعوت و تشویق مردم به معرفت نفس رسیده است، نقل می کنند. از این قبیل انفع المعارف معرفة النفس، بهترین معرفت ها، معرفت نفس است و انسان وقتی خود را نشناخت، هرگز جهان خارج را نمی شناسد.

علامه طباطبائی از اولیای الهی است

مرحوم استاد علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - سعی کرد خود را بشناسد، آنگاه جهان خارج را به مقدار شناسایی خود شناخت، خدای خود را به مقدار شناسایی خود شناخت و به مصداق «الذین جاهدوا فینا» به عهدش وفا کرد و خدای سبحان هم به مصداق «لنهدینهم سبیلنا» (العنکبوت، ۶۹) وفا فرمود. او به عهدش وفا کرد و از «من یؤمن بالله» شد و خدای سبحان نیز به عهد «یهد قلبه» وفا کرد. او به عهدش وفا کرد «ان تطیعوه» شد، خدای سبحان به عهدش وفا کرد و «تهتدوا» را درباره او اعمال کرد و سرانجام جزء اولیای الهی شد، که «ان اولیاء الله لاخوف علیهم و لا هم یحزنون» (البیونس، ۶۹) و «طوبی له و حسن مآب» (الرعد، ۲۹) او خوب

